DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.71.6.0
یادی از استاد محمدرضا حکیمی ـ حجت الاسلام محی‌الدین بهرام محمدیان
علمی- ترویجی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال هجدهم، شماره ۷۱ «ویژه پژوهش‌های حدیثی»، تابستان ۱۴۰۰، ص ۱۹۷-۲۰۰

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.71.6.0]

یادی از استاد محمد رضا حکیمی

حجت الاسلام محی‌الدین بهرام محمدیان*

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ ثُلِمَ فِی الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا یسُدُّهَا شَیءٌ

از شمار دو چشم یک تن کم از شمار خرد هزاران بیش

استاد محقق حضرت آیت الحق محمدرضا حکیمی به واقع مصداق این بیت از رودکی است که با رفتنش در دیوار برج و باروی اندیشهٔ اسلامی شکاف افتاد و از میان مرزبانان باور و آرمان شیعی چشمی پرفروغ خاموش شد که جایگزین آن به سهولت ممکن نخواهد بود.

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

با آنکه از مهاجرت او به سوی ذروهٔ ناز چندین روز می‌گذرد نتوانسته‌ام با خود کنار بیایم و بر خود بباورانم که مفسر آفتاب به مغرب عمر خویش رسید تا در مشرق باور خود از آن اوج به این فرودین جایگاه بنگرد تا بر شعله‌های عدالت با رفتنش بدمد و عقل سرخ بازماندگان را به بیدارگریِ مجدّد تعلیم قبله فراخواند که سپیده باوران را هرگز خاموشی نشاید و فریاد روزهاست که جهش ها را در پهنهٔ "الحیاة" مکرر می‌سازد.

تکلیف فرمودند تا چند جمله‌ای از منظر خویش دربارهٔ استاد حکیمی بنویسم، نه آن گونه که او بود که من بدان احاطه ندارم، بلکه آن گونه که من یافتم که استعداد همین

*. دکترای ادبیات تطبیقی.

میزان و اندازه را داشتم.

در دهۀ پنجاه با آثار قلمی ایشان آشنا شدم. اولین نوشته در مجموعه گرامی داشت علامۀ امینی رحمة الله علیه بود که به همت استاد سید جعفر شهیدی رضوان الله علیه منتشر شده بود و شاید همان بعدها "حماسۀ غدیر" نام گرفت. زمانی تصوّرم این بود که ایشان با آقای محمود حکیمی از نویسندگان مجله مکتب اسلام - که داستان‌نویس توانمندی با تم مذهبی و دینی و با آمیزه‌ای از انقلاب و اعتراض بود- نسبتی دارند و با همین تصورم در جستجوی خواندن نوشته‌هایی از ایشان بودم که علاوه بر جانمایۀ غنی، نگارشی زیبا و دلنشین و خوش‌آهنگ و گوش‌نواز نیز داشت، وقتی با صدای بلند برای خودم می‌خواندم.

انتشار کتاب سرود جهش‌ها و فریاد روزها و بیدارگران اقالیم قبله مخصوصاً تک نگاشت ایشان درباره شیخ محمد خیابانی موجب شد بیشتر از همه علاقمند ایشان شوم. دهه پنجاه برای من، دهۀ شور و شوق و بینش و خیزش و به عبارتی سال‌های سازنده زندگی‌ام بود. شروع طلبگی همراه با درس مدرسه، آشنایی با چهره‌های علمی علی‌رغم کم سن و سالی، ارزانی شدنِ نعمت کم‌نظیر الهی در دستیابی به معلمان و اساتیدی دلسوز، علاقه‌مند و پرمایه از معارف و مبانی اسلام و در عین حال دست و دلباز در آموختن و یاد دادن.

استادی مانند آیت الله حاج میرزا علی اکبر محدث تبریزی گوهر ناشناخته در میان مردم، ولی پر تلألؤ و پر درخشش برای کسانی که دنبال شب چراغ زندگی خویش بودند. آن بزرگ از جمله کتاب‌هایی که در سال ۱۳۵۹ به من هدیه داد، کتاب الحیاة استاد حکیمی بود که اولین چاپ از آن توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران بود، و مقرر کرد که هر روز بعد از درس مکاسب، یک صفحه از آن را با هم مطالعه کنیم که به مجموعه درس‌های من از تفسیر مجمع البیان افزوده شد.

ایشان هنگام درس و بحث می‌فرمود: من نیز مثل شما اولین بار است که این کتاب را می‌خوانم؛ ولی هر نوبت اضافه می‌کرد چه نیکو انتخابی و چه زیبا قلمی و چه تبویب و تفصیل نیکویی. همین تمجیدها و خواندن کتابها و نوشته‌های پیشین و خواندنی‌های بعد

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.71.6.0]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.71.6.0]

از آن مرا علاقه‌مند به علامه حکیمی و مشتاق دیدن ایشان کرد. در سال ۱۳۶۲ که برای ادامه تحصیل به دانشگاه تهران آمدم، فرصت مغتنمی بود که علامه جعفری رضوان الله تعالی علیه را زیارت کنم و خواستار شرفیابی بیشتر برای بهره‌مندی از آن بزرگوار شوم. هر چند این توفیق کم و بیش دست داد، اما به قدر رفع تشنگی نیز این فرصت‌ها افاقه نکرد؛ ولی در آن دیدارها و گفت‌وگوها بود که دریافتم جناب ایشان با آقای حکیمی رفاقت و صمیمیت دارند. همین موجب شد با پررویی درخواست کنم ایشان مرا با آقای حکیمی مرتبط کنند و به عبارتی سفارشی کنند و پارتی‌بازی. وعده کردند تا اینکه یک روز به طور ناگهانی تلفنی خبر دادند که فلان ساعت در عوارضی تهران کرج منتظر باشم. وقتی استاد را زیارت کردم، آقای حکیمی نیز در ماشین بودند. در پی ماشین آنان روان شدم تا نصف روزی را در کنار آب جاری رودخانه کرج شاهد گفت و گو، خاطره و مباحثه و نقد و انتقادی باشم که لذت آن هنوز هم در مذاق جان من شیرینی می‌کند.

بعد از آن چند نوبت استاد فقید علامه محمدرضا حکیمی را زیارت کردم؛ ولی در یکی از این ملاقات‌ها که به واسطه‌گریِ دوست عزیزم جناب آقای مدرسی اتفاق افتاد، برای دعوت ایشان به مراسم روز جهانی خانواده بود؛ غافل از اینکه استاد را اساساً التفاتی به چنین برنامه‌ها نیست. اصرار من مثل کوفتن بر سنگ سخت بود که بی‌اعتنایی را بیشتر می‌کرد و آخرالامر با اندکی تغیّر فرمود: بروید شما کارتان را بکنید که فکر می‌کنید درست است.

از مهمان‌های خارجی گفتم و از ایشان درخواست کردم اگر ما را ذنبی است لایغفر که شایستهٔ التفات نمی یابید، دیگرانی هستند. اگر کلامی از شما بشنوند شاید مصداق انقاذ غریقی باشد از تلاطم و گرداب هولناک زندگی مادی غربی! و مصداق حدیث هدایتِ روایت شده در الحیاة است که «یک نفر اگر به دست تو هدایت یابد، بهتر و نیکوتر از همه طلا و جواهراتِ انباشته در شعاع تابش آفتاب است.» و فرمود: "رطب خورده منع رطب کی کند." من در بارهٔ خانواده و رابطه زن و شوهر و فرزندان حرف و حدیث مجرب ندارم. ولی اگر خواستید به مهمانتان از قول من حرفی بزنید، بگویید نسبت به هم

مهربان و صمیمی باشند؛ صداقت داشته باشند و پاک زندگی کنند و به این وسیله خانه و منزل خودشان را عبادتگاه خدا کنند.

در حالی از ایشان جدا شدم که از شنیدن همین جملهٔ آخر بسیار خوشحال بودم و همین را تبدیل به یک مقاله در مجله پیوند آن روزها کردم.

البته آن روز مرا به عنوان یکی از مسئولان آموزش و پرورش مورد عتاب و خطاب قرار داد دربارهٔ مدارس غیرانتفاعی و طبقاتی شدنِ آموزش و پرورش که بعدها در کتاب «کلام جاودانه» همین نکات را به اشاره‌ای خواندم.

استاد حکیمی واقعاً شیفته صلح و سلام و عدالت و سعادت بود. او همه را در آرمان شهر مهدوی به انتظار ایستاده بود. انقلاب اسلامی را آغازی بر تحقق این آرزو می‌دانست، ولی عملکردها را مانع تحقق این آرزو و به ثمر نشستن این آرمان می‌شناخت.

به باور من او مؤمن به انقلاب اسلامی و خیزش جهانی مستضعفین بود و در مواجهه با آفت‌های انقلاب همانند طبیب مداواگر، مواجه می‌شد که گاهی باید جراحی کند. او ضدّ انقلاب و حتی بدخواه و بدبین انقلاب نبود و نشد. کناره و فاصله از آدم‌هایی می‌گرفت که آنها را عامل ایجاد رکود و سکون در جریان زلال انقلاب و آلوده شدن چشمهٔ جاری آن به پلشتی‌ها و پلیدی‌های تبعیض و شادخواری و زراندوزی و تزویر و ریاکاری و گاه برای حفظ موقعیت ناعادلانهٔ خود به زور مقدس، می‌دانست.

او به آرزوی مردی از خاندان نور بود که کارنامهٔ او «یملأ الارض قسطاً وعدلاً» است و نسبت همهٔ مدعیان انقلاب را با این یک آرزو می‌سنجید و حقیقتاً سنجهٔ او در دینداری و مردمداری و زمان‌شناسی و زمینه‌سازی برای ظهور همین عشق به عدالت بود.

به همین مقدار بسنده کنم و آرزو کنم که در رجعت سرخ ستاره‌ها، حکیم سر سبز و سرفراز نیز حاضر باشد؛ «..مُؤْتَزِرا کَفَنه، شَاهِرا سَیفه، مُجَرِّدا قَنَاته، مُلَبِّیا دَعْوَةَ الدَّاعِی فی الحاضر و البادی.»

حجت الاسلام محی‌الدین محمدیان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.71.6.0]